بعون صناع مکین و مکان بفضل خلاق زمین و آسمان

کتاب لاجواب تصنیف طبع لطیف شیرین زبان سحر بیان عالی ہمتی اعنی
راجہ پیاری لال الفتی سر ورق جریدۂ الافکرتی المشتہر بہ مثنوی

نیرنگ تقدیر

۱۸۶۸۲

مرتبہ و مہذبہ بخوربلند نظر درۃ التاج عالی فطرتی کنور سکھراج بہادر
رحمتی خلف الصدق کنور ہیرالال ضمیر و نبیرۂ مصنف مسبوق التحریر

در مطبع فیض منبع نامی گرامی محمدی عظیم آباد طبع شد

مثنوی نیرنگ تقدیر

از چکیدہ کلک گوہر بار لآلی نثار سر امد زبان دان جناب راجہ پیاریلعل الفتی دہلوی یکے از بزرگان عظام پٹنہ باعیان جناب ذی جاہ کنور سیکہر راج بہادر صاحب رئیس و میونسپل کمشنر پٹنہ بود چنانچہ از حین حیات مستعار جناب راجہ صاحب موصوف نسخہ نیرنگ تقدیر در دفتر فیض مظہر جناب کنور صاحب محتشم الیہ داشتہ بود آنرا کنور صاحب بہادر براہ عالی ہمتی و نیز بمقتضای مصلحت و پسند خاص و عام نیرنگ تقدیر کہ فی الواقع نسخہ عدیم النظیر است در مطبع محمدی پٹنہ بر کاغذ عمدہ و نفیس براشاعت طبع کنانیدہ مقبول جہان و جہانیان گردید حق سبحانہ تعالی کنور صاحب موصوف را تا یوم القیام سلامت با حشمت دارد

فقط

وبرادران وخردان مندرج نیست باین نظر تسدی از حال بقیه بزرگان و برادران
این کمینه اولی بطور خود رنگ تحریر رسیده و آن اینست که راجه بیاری لعل الفتی دهلوی
جد امجدم یک فرزند مسمی بکنور هیرا لال ضمیر تخلص را که از شرح علوم و فنون
آن قبله معظم خامه مقطوع اللسان قاصر و عاجز است گذاشته در سنه ۱۲۵۰ یکهزار و
دو صد و پنجاه هجری رونق بخش گلزار کاشی عدم شدند و از جناب قبله کنور هیرا لعل ضمیر پدرم
هفت فرزند نرینه بوجود آمدند اما بمقتضای مشیت ایزدی هنگام رحلت چهار فرزند اولین
کنور راج بهادر دومی کنور باج راج بهادر سیومی کنور برج راج بهادر چارمی کنور سکهراج بهادر گذاشته
در سنه ۱۲۵۹ یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری داغ غم و الم بدل ما فرزندان عزیز نهاده ازین
دار فنا رونق افزا قصر پایدار بقا شدند + ازان بعد آن سه برادران بزرگ ولد جان
بجان آفرین سپردند کنور تاج بهادر ولد بزرگ برادرم که مدح و توصیف علوم و فنون
همه ایشان از دائره تحریر بیرون از احاطه تقریر افزون است رساله در علم قوافی مسمی به
محیط القوافی که انشاء الله تعالی بحکم اینکه کل امر مرهون باوقاتها + وقت
بقالب طبع خواهد آمد تالیف فرموده یادگار زمانه گذاشته ازین پرستش گاه صوری
به پرستش گاه معنوی داغ غم خود را بردل این کلفت زده نهاده رحلت فرمودند
جمله این دودمان یکی بعد دیگری سایه عاطفت از سر این هجران دیده کشیدند

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از حمد خداے سخن آفرینکه دیباچه کلام ستایش اوست جل جلاله + و نعت حضرت خاتم النبیین که
عنوان سخن ستایش او صلواة الله علیه + بنده کنور سکهراج دہبہا متخلص به حجتی نبیره راجه
پیاری لعل الفتی دہلوی بخدمت ناظرین با توقیر + و شایقین این مثنوی بی نظیر مسمی
نیرنگ تقدیر چنان ملتمس است که مختصر احوال دودمان این ننگ خاندان که جناب جنت
مکان سید وزیر علی قبله عبرتی عظیم آبادی غفر الله ذنوبه و رفع درجاته به نسخه
اعجاز محبت مؤلفه خود مرقوم فرموده اند آن احوال حرف بحرف بعینه عبارت
درین اوراق مسطور است + از آن حال خاندانم بخوبی واضح خواهد شد + مگر در آن حال
مختصر رقم فرموده جناب سید وزیر علی قبله مرحوم اکثر حال و نام و نشان چند بزرگان

بجز گریہ نہ کارے + الغرض چندے بدین نمط بگذشت آخر کار بزرگان

واحباب از برای تزویج دگر در انواع اندرز و پند بر روی من صحرا نورد وحشت زدہ گردید

ہامون پیما کلفت و آشفتگی کشادند و بنوع بنوع حکایات رنگ رنگ اند و کلفت از دل

این ناصبور و شکیب ربودہ بہزار شفقت و محبت و جوشش بزرگانہ پیش آمدند

خصوصا جناب رام جی ٹھکینہ باشی کہ بخاندان جد امجدم بقید حیات بود و محبت

جوشش بزرگانہ بحال این راقم اندہ و دیدہ بیفرمودند این بزرگ

سنہ ۱۲۷۲ فصلی بابو سری کشن صاحب سلمہ خلف ارشد خود را گذاشتہ بعالم بقا

رحلت فرمودند + و بابو سری کشن صاحب سہ پسران یکے مسمی بہ لالہ جی کشن معروف

بہ لالہ بنیا لعل دوم لالہ پریا لعل سوم لالہ رادہ کشن زاد اللہ اعمارہم و

علمہم بفضل خدا تا اینزمان موجود و سلامت دارند الحاصل ہمان جناب رام جی ٹھکینہ

باشی کہ کدخدائی این ہیچمدان بخویشش عروس تنہائی را بموضع اسیاری پرگنہ دربھنگہ

باخویشی ہمشیرہ لالہ کنہیا لعل ہیرا پرشاد صاحب و لالہ جودھیا پرشاد صاحب پسران

لالہ کنہیا لعل ٹھکینہ باشی بزرگ ابن بابو بنسی لعل ٹھکینہ باشی جناب بابو چھیدی لعل

صاحب و جناب بابو بندا پرشاد صاحب و جناب بابو شیو چرن لعل صاحب قوم

کایست ماتھر کہ زمینداران کلان ضلع دربھنگہ اند تجویز و منقح فرمودہ لسلک

و این پرورش یافته و اوقات بسر برده ظل بزرگان و تلخی و شیرینی تا بچشیده
زمان را تنها گذاشته بکان بکان گرم رو منزل الملک بقا شدند ۵ هزار حیف که انها
درین جهان خراب + مرا بهجر سپردند و خود روان گشتند + بعد ازان بقضاے الهی مستقل
خانه ام بماه اگهن ۱۲۶۷ سنه افضلی و اجل زمره خانونان بیکنٹھ باشیان شدند + و در
خاندان جد امجدم که روشن تر از ماهتاب و درخشان تر از آفتاب بوده است بجز
این راقم اوراق و یک فرزند جگر پیوند از محل اولی مسمے بکنور برهم راج انها
که عزیز تر از دل و جان و نور نظر بزرگان بود کسے دیگر باقی نماند از انجا که به نصیب این
کلفت نصیب از دست زمانه غیر از الم و رنج مفارقت بزرگان عزیزان نبوده بمقتضاے
مشیت ایزدی و شومی بخت آن نوخاسته سروبستان ارجمندی هم با بخیابان هفتده
سالگی نهاده بحلیه علم عربی و فارسی و سنسکرت و انگریزی خود را آراسته و سزاوار بود
تحسین و آفرین هم عصر شده در عین عنفوان شباب در سنه ۱۲۷۶ افضلی ازین تنگ
جهان فانی رخت سفر بربسته مدرس تعلیم گاه عالم جاوید شد بیت
چه گویم از غم آن نور عینم + چه رو داد بمن اندوه و ماتم + چه گویم بلبل
بیخواب بودم + بسان ماهی بے آب بودم + به آه و زاریم عمرے سر آمد +
خیالش جان و دل را نشتر آمد + نه دل را صبرے نه جان را قرارے + شب و روزے

زیب تحریر می یابد

عبارت سبب تالیف که درحال این راقم اوراق ہست

اما بعد بر شستہ دل بندہ سر بر زانوے حسرت گذاشتہ وازسخن سنجی خود جز سیہ بختی خطی نہ بر داشتہ سید وزیر علی عبرتی چنین بر زبان خامہ می سپارد کہ روزے بسا خیال من عار بزم سخن سنجان در آمد کہ جادو امیز نسخہ یوسف زلیخا جامی کہ فسانہ ایست بس ہوش ربا وحکایتیست خیلے شور دل فزا بہ شر دل آویز در آورم وبہین پیشکش عالی دودمان خجستہ اختر کنور سکھراج بہادر حمیتی از زیر مجسٹریٹ وہیوسپل کمشنر شہر ٹہٹہ وام دولتہ سازم کہ سپہر الانزادی را خورشید تابان وجویبار گلستان بلند خیالی را سرو سہی خرامان وشبستان دودمان جناب استادم راجہ پیارے لعل الفتی را از فروغ بیشمارے وار مستان امید قدر شناسم کنور ہیرا لعل ضمیر را از وچمن چمن تازہ بہارے بخشید او صاف آن نیک فرزبان بیانم بس قاصر بیت جوانے بارخ خندان تر از گل غزل خوان محبت ہمچو بلبل تا در عرصہ جہان از من شوریدہ سر مسودہ اوراق وازان سخن فہم جوان بخت یگانہ آفاق عمدہ نشانے وطرفہ یادگارے ماند چنانچہ برہنمونی خیال نارسا در ہمان اوان مسرت توامان کہ سنہ ۱۲۸۳ یکہزار ودوصد وہشتاد

ازدواج کشیدند و این همه صاحبان ممدوحین از خانواده لاله چمن لعل
لاله جهمن لعل بلکنیه باشیان اند از انکه خلاق عالم و مصور نبی آدم ازین ثانی محل
یک پسر بخت جگر برخوردار اقبال آثار کنور بهگوت پرشاد و یک دختر نیک اختر
عطا فرموده شکر این نعمت عظمی اگر بهزار زبان توانم ادا نمی شود بقول
استادی بیت من بی تو دمی قرار نتوانم کرد + احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر سر مو + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد + اکنون آن
که آغاز سال سنه ۱۲۹۹ هجری نبوی صلعم است + برخوردار سعادت آثار + نور نظر لخت جگر
عصائے پیری و مایه توانائی + ثمر شجر حلاوت زندگانی + بلند اقبال + نیک سیرت حمیده
خصال + چراغ دودمان راجه پیاری لعل نام خدا کنور بهگوت پرشاد که از و
دل پدر شاد و کنار مادر آباد باد بعمر شش سالگی رسید اطال الله حیات و دولت
و اقبال و علمه بیت خدا را شکر هر دم بر زبان باد + لب احسان لطفش
در بیان باد +

حالا عبارت سبب تالیف و خاتمه کتاب اعجاز محبت که در حال این
راقم اوراق و خاندان این راقم اوراق ریخته خامه درفشان استادی
جناب سید وزیر علی عبرتی عظیم آبادی جنت نشین است به تفصیل

اعجاز طرازی و سحر آفرینیها در داده + اگر غلط نکنم + هر ورقش جلد آسمان زینت کده ایست همه نزهت سرشت + و هر صفحه اش ام کاشانه ایست غیرت نضارت هشت بهشت + میرسد که سر خامه سحر کار را از بهر ادای شکر ایزدی و دگر فرق نیاز را از جبهه سای آستان کبریائیش بردارم + ازینکه در عرصه عالم تا از یوسف جامی حکایت و داستانی است + از من خجسته عبارت عبرتی و از جان المیت کنور سکهراج بهادر نیز برنگ نسخه جامی یادگاری و نشانی بماند + چون جمازه آرزوی دل بهر منزل بمنزل رسیده خوش خوش مهر خموشی بر لب زده آید بیت

بحمد الله که بر رغم زمانه + بپایان آمد این دلکش فسانه

اکنون میخواهم که نبذی از حال خجسته اشتمال جناب فیضمآب استادی مکرمی کان والا فطرتی راجه پیاریلعل متخلص الفتی دهلوی اسکنه الله بحبوحة الجنان در خاتمه رنگ تسوید دهم + اعنی اسم عظامی آن رونق بخش محفل سخندانی راجه پیاریلعل است خلف ارشد رای برگزیده خصال رای سکهن لعل قوم کایسته ماتهر با ختیارات جید بعطای خلعت را ممتاز بوده عامل پرگنات نرهٹ وغیره گشته خوش آن جان بلاغت راجه ممدوح نشو و نما یافته شهر عظیم آباد + اصل بزرگانش موضع سکندره من مضافات شاه جهان آباد دار السلطنت

وسنه از هجرت نبوی بوده آن کارنامهٔ حسن و عشق را بطرزیکه مطالعه کنند گانش را برخ در کلفت بکشاید + بل دل و دیدهٔ تماشائیان فرحت افزاید + بعهد اندیشه تالی ها بعبارت روان تر از آب حیوان + و مضامین شگفته تر از گل و ریحان + با خته‌ها تمام طراز نثر داده مسمی به اعجاز محبتش ساختم + تو گوئی نادره‌ای با محبت گل و بلبل و شمع و پروانه نهادم چشم که صبح نفسان معانی رس و نکته رسان صبح نفس + و هم سعاینه اش عیوبش را بذیل کریمانه بپوشند + و بطعن و تعزین این نابلد کوچهٔ سخن نخروشند بلکه بیت بقدر وسع در اصلاح کوشند + و گر اصلاح نتوانند خموشند

عبارت خاتمهٔ اعجاز محبت در حال خاندان این راقم اوراق

حالا مرتبه جای آن دارد که رهین فراوان منت موج خیزی گهر فروش طبع محیط جوشش خویش گردم + که به نیروئی خامهٔ سحر کار این رعنا صحیفهٔ نظر فروز را طراز اختتام دادم + تو گوئی تازه بنائے معانی آفرینیها نهادم + وه چه رعنا صحیفه که بهر نور و شکنش یوسفی جلوهٔ معانی هائے تازه عیان + و بهر خم و پیچش دو صد زلیخائے غمزهٔ مضمون نو چشم بیان آسا نهان + هر ریحانی حرفش مصر مصر سیه مستی با جهان جهان رعنائی بر گشاده + و هر شکن سطورش دامن دامن کنعان کنعان

نے سواد بندۂ عبرے از بدو آوان مشغلہ درس تدریس راجہ ممدوح مشرف
بشاگردی آن کامل العیار ماندم + از نظم ونثر برجستہ آن وحید روزگار چہ
شرح دہم + ہردو چون بیت ابروی مہوشان بیمثل وفرما مذاق شناسان
فضل وکمال است آخر بسیاری از تصانیف عالیہ نظم ونثر در عرصہ جہان یادگار
گذاشتہ در سنہ ۱۲۵۰ یکہزار و صد و پنجاہ ہجری بست وششم ماہ صفر روز پنجشنبہ
رخت کش کاشی عدم شد بیت صد حیف کہ آن شمع شبستان سخن رفت
قندیل منیر سر ایوان سخن رفت + رنگ از رخ ریحان معانی شدہ پران
تا آن گل سیراب گلستان سخن رفت + گرامی فرزندی داشت اسرایا جوہر کہ نور
العین تخلص بہ ضمیر در سایۂ عاطفت تعلیم پدر بزرگوار خویش ہیچ علم ہند
و چہ بدیع و معانی و از جملہ علوم عربی وفارسی حظے وافر بردہ آہ و از علوم
انگریزی و سنسکرت و بنگلہ قدرت کاملہ بہم رسانیدہ یگانہ دہر برآمد آرے
مصرعہ ہمچنین مرد خدا کم آفرید + بیشتر اوقات در تعلیم و تربیت
و اصلاح نظم ونثر براہ ماکو سواد ان چراغ صد رنگ نکتہ آموزی می افروخت
طبع لطیفش بس مناظرہ و وست افتادہ بود آخر ازین اشغال خجستہ رد ے
دل برتافتہ ہمہ تن بہ آزادہ وضعی ونفس بباد حق شماردی در سنہ ۱۲۵۹

دهلی جمله عالی دستگاهان بن و دودمان بخدمات دفاتر سلطانی ممتاز
بوده + آخر بزمانیکه مستر آرچ بالد سیٹن صاحب بهادر رزیڈنٹ شاهجهان آباد
دهلی از حضور شاه جمجاه حضرت ابو المظفر معین الدین محمد اکبر بادشاه غازی
سرفراز شد راجه موصوف را نیز با خود همراه برده بخدمات دیوانی رزیڈنٹی
از حضور شاه عالم بادشاه غازی سرفراز بها نخشانید باز در همان
زمان که ضلع هریانه وغیره بجانفشانی و عرق ریزی راجه بهایلعل ممدوح بدخل سرکار
در آمد سبب خوشنودی رزیڈنٹ محتشم الیه بیش از بیش گردید + بوساطت لی لغم
محتشم الیه بخطاب راجگی و بعطای خلعت شاهانه از حضور شاه فلک جاه عز امتیاز اندوخت
سالی چند بدین حشمت و احترام گذارده آشوب غدر چشم پیدا ساخته باز از دهلی رحلت
و اقامت بشهر عظیم آباد انداخته تا حیات خود بیافتن مبلغ یکهزار و پانصد و سی
شش روپیه سالانه پنشن از سرکار کمپنی بهادر مشرف ماند و بشغل درس و تدریس
اوقات می گذراند شاه بخشش حسین چشتی و منشی هرسنرناته بخشی
و دیگر مذاق شناسان بفیض تعلیم راجه ممدوح استاد نظم پردازی و نثر نگاری محسود
زمانه و رشک یگانه گشتند + و از تصنیف و تالیف شاه بخشش حسین
چشتی چند کتاب بملاحظه در آمده مختصر توصیفش هم پایانی و انتهایی نگیرد + من

حال جناب خانصاحب قبلہ دام ظلہ و بزرگان جناب خانصاحب ممدوح

اگرچہ از وقت حیات جدامجد خود از شرافت و نجابت جناب خانصاحب موصوف واقف ہستم لیکن اکنون از دیدن مواہیر و عبارت العبد محضر شرافت جناب خانصاحب کہ بتقریب تعین شادی سید عبد العلی عرف سید جان بن سید قاسم علی عرف سید میر خان ہمشیرہ زادہ خود ساکن قصبہ بہار حسب طلب جناب شاہ الفت حسین خلف الصدق جناب شاہ اظہر حسین مرحوم ساکن موضع متوپگہ بطور رسم نویسی نوشتہ بودند کہ بران محضر مہر والعبد جناب راجہ بھوپ سنگہ بہادر والعبد جناب کنور راج بہادر برادر کلانم و العبد این فقیر راسم ہست و از معاینہ مہر محمد علی والعبد جناب نواب جعفر حسن خان و جناب مہدی علیخان صاحب و جناب نواب یوسف علیخان صاحب و جناب خواجہ محمد کاظم خان و جناب لطف علیخان ساکن گھاٹ خواجہ کلان و جناب سرفراز حسین خان و جناب میر اصغر علی ساکن خواجہ کلان و امت الفاطمہ بیگم بنت جناب نواب رضی الدین محمد خان و مواہیر و عبارت العبد دیگر عمائد و روسائے این شہر عظیم آباد و نیز از دیدن نوشتہ مہری والعبدی جناب

بهزار و دو صد و پنجاه و بحفه سوم رجب بسیارے از نسخ تالیفات و تصنیفات خود یادگار عرصهٔ عالم گذاشته رهسپارے خلد برین گشت + **بیت**

از قالب این دهر چو آن جان سخن رفت	صد چشمه خونابه ز چشمان سخن رفت
جاری شده اشک سیه از دیدهٔ خامه	تا آن گل خندان گلستان سخن رفت

چون از نگارش حال خود و عبارت اعجاز صحبت خامه بر دست بستم بدل مگذشت که برخے از حال جناب استادی محمد علی خان صاحب قبله و کعبه مدظله العالی متخلص به **حبرتی** عظیم آبادی و بزرگان ایشان بطراز رقم الحق که جناب جامع الفضائل ممدوح فیض یاب مدرسهٔ درس و تدریس جناب جد امجدم هستند و از وقت حیات جد امجد تا اینم جناب خانصاحب قبله را گاہے از خود جدا نکرده ام و جناب ممدوح هم مفارقت ما بر خود گوارا نمی فرمایند چنانکه باید و شاید با شفقت استادانه و محبت بزرگانه پیش می آیند چنانچه تقریظ این نخبه خامهٔ سحر نگار و کلک گهربار آن نخبت نثر نویسان عصر در این مثنوی زیب تحریر یافته است پس اندرین حالت اگر چند فقرهٔ تقریظ تقریظیکه از فکر آن همای اوج بلند خیالی و عندلیب گلستان شیرین مقالی است رنگ تحریر دهم مے سزد۔

خامهٔ فصاحت بار و کلک بلاغت نگار جناب
محمد علیخان صاحب حیرتی که محسود نثر نویسان
عصر اند بعد ازین تحریر بهجت تحریر از من سکهراج بهادر
رحمتی نوشته می شود + سبحان الله + چه خوش وقتی است و
خورم روزگاری + که تقریظ این مثنوی نیرنگ تقدیر مصنفه
راجه پیارے لعل الفتی دهلوی مجد مجدم + ریختهٔ خامه جادو نگار و
قلم فصاحت بار جناب استادی محمد علیخان صاحب قبله حیرتی
عظیم آبادی جلوه افروز نظر گردید سوگند بعنبر فشانی گیسو سلسلهٔ عنایت
و محبتش این دل گداخته و جان باخته سخن را بکمال بزرگانه جوششش ممنون
فرمود + و حسن دل آویز تحریر تقریظش + چون چهرهٔ پری رخان دم معاینه
محو نظارگی نمود + اگر این خوشه چین خرمن دانشش غلط نکند + بسر یوسف
گلگون پیرهن تعریر بلاغت خیزش که بشرح آن قوت ناطقه طغرای معرکه
سخن آزما سرمه در گلو + و بعنبرین زلف غنچه دهنان لیخای تحریر فصاحت بیزش
که از بهر تحریر همچو رنگین عبارت دلنشین ظهوری را با قیمت بدل آرزو +
شیرین مضامین هوش ربایش همچو مضامین داستان حسن و عشق فرهاد و شیرین

شاهزاده مرزا محمد رئیس بخت عرف مرزا محمد زبیر الدین بن مرزا
محمد دارا بخت ولیعهد بهادر بن حضرت ابو المظفر سراج الدین
محمد بهادر شاه بادشاه غازی بن حضرت معین الدین اکبر
شاه بادشاه بن حضرت عالمشاه بادشاه غازی از نسل تیمور
شاه بادشاه واز العبد سید محمد مرزا دهلوی کما حقه بدریافت در آمد
وبتحقیق پیوست که جناب خانصاحب ممدوح و بزرگان جدی جناب خانصاحب ممدوح از
قوم افغانان یوسف زئی ساکنان و جاگیرداران قدیم شاهجهان آباد بودند و در
عهد مرزا خجسته اختر حضرت محمد شاه بادشاه غازی ظل الله بعهده افسری
افواج و دیگر خدمات شایسته شاهی معمور و سرفراز بوده اند و بزرگان جدی مادری
جناب خانصاحب از قوم سادات رضوی ساکنان اکبرآباد بودند بعهده اتالیقی
شاهزادگان و دیگر خدمات پسندیده بعطای جاگیرات [illegible] و ممتاز
وممتاز بوده سر عزت و افتخار برافراخته اند و جناب خانصاحب ممدوح بذات
خاص نیز بحلیه خلق و محبت و طریقه شرفا آراسته و بزیور شعر [illegible]
نظم گوئی و خوش نویسی پیراسته اند
چند فقره تقریظ تقریظیکه ریخته

کلام را بعالم چون مه و خورشید روشن کن   چو آب بحر کن سرد مردان طبع اُمم را
بشیرین نعت وصف مصطفی و آل و اصحابش   بکن تنگ شکر از رحمت عام دهانم را

ای کلک گهر سلک ای قلم شیرین رقم + پایهٔ تعظیم را نگاه دار + و سر نیاز را بسجدهٔ شکر بر مصلای لوح ادب نگذار + و رشک افزای شاخ نخل طور + و غیرت ده شعاع خورشید پر نور شو + ای صفحهٔ قرطاس چون سفیده صبح روز سعید عید پر ضیا + ای مداد سواد مشکین طرهٔ عروس شب قدر را رشک افزا + ای دوات غیرت ماه مبین + ای تار سطر رشک تار نگاه حور عین شو + که حمد و سپاس مالک ارض و سما + و خالق لوح و قلم لتطیر + و نعت و ثنای احمد مجتبی محمد مصطفی صاحب تاج و المعراج والبراق و العلم تحریر میکنم آغاز حمد آسمان آسمان حمد و انجم انجم سپاس بنام اطهر عشق آموزی سزاست + تعالی شانهٔ و عم نواله + که دل زلیخا را بنور شمع عشق یوسف مصری برافروخت + و بشعلهٔ آتش محبت لیلی رشتهٔ جان قیس هنری بسوخت + میان دو دل باختگان کیفیت دل باختگی و شیفتگی گل و بلبل داد + و بدل دو جان سوختگان نسبت سوز و گداز شمع و پروانه نهاد + اگر چلیپای زلف غوله مویان

دلفریب + ونمکین مطالب شورافزایش چون مطالب فسانہ لیلی مجنون غارتگر
متاع شکیب + بیغایلہ ریب ہمہ صفحہ اش کشمیر بہار قرین + رشک نگار
خانہ چین + سیہ سطورش پیچیدہ تراز زلف عنبرین + شجرفی عبارت
پیشانی سطورش انامل حنابستہ دست گلرخان نازنین + یا پان خوردہ
لب مہوشان جادو قرین + آفتابی دایرہ نشان نطقش نگین تراز گلہای
چمنستان نو بہار + یا محسود حلقہ طوق قمری شمشاد نشان + شنگرفی نقطہ
فاصل مصرعہ اش یا قوتی رنگ قشقہ در میان دو ابروی جادو نگہہ خوبان
خورشید رخسار + بہ تحسین و آفرین قدرت ہمچو تحریر عاشقانہ اش فرہاد منش
عاشق مزاجان شیرین کلام را دل و جان شیدا + و بہر مطبع و ہر جا این نسخہ
نیرنگ تقدیر رسیدہ را خواہش طبع پیدا بادہ

تقریظ از ابر نیسان گہربار فکر فصاحت نثار جناب استادی محمد علیخان صاحب قبلہ وکعبہ مدظلہ العالی متخلص بہ حیرتی عظیم آبادی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الہی نطق عیسے دم عطا فرما زبانم را   اثر چون نغمۂ داؤد دہ لحن بیانم را

رخ تابان اوست + وسپیدۂ سواد شام ابد سواد گیسوے عنبر فشان او
رخ نور آگینش آئینہ نور نمائے نور جہان آفرین + خط تابان جبینش شرح
تفسیر قرآن مبین + آفتاب قدرت رب کریم + نور بخش کرسی و عرش عظیم
وجود باجودش سبب بنائے زمین و آسمان و آفتاب و ماہتاب و جن و بشر
و ملایک مقربین + ولو رخ مطہرش باعث وجود بہشت و دوزخ و ارواح
اولیا اصفیا شہدا پیغمبران و مرسلان پیشین + حسن مطلع دیوان
نبوت + شاہ بیت قصیدۂ رسالت + خاک حرم شریفش مس دل
مسلمان اکیمیا + گرد نعلین لطیفش عین ایمان راتوتیا + وبن بینش
شب تاریک کفر و ضلالت را مشعل + ہدایت متینش آئینہ دلہا را مصقل
از ابر رحمتش خار عصیان گلزار + از سحاب شفاعتش چمن خاطر امتان
ہمیشہ بہار + در عالمیکہ لسان فہم و خرد ملاے اعلے بہ بیان ثناے
بے پایان آن معلم عقل کل معترف تقصیرت + زبان انسان ضعیف البنیان
ابجد خوان دبستان ہیچمدانی راچہ یارا کہ بشرح نعت وثنای بے
انتہایش حرفے بر زبان آرد + پس دریا دریا گوہر شاہوار صلوات
طیبات و گلستان گلستان گل تحیات زاکیات بر آستان ملایک دربان

از پی پای عاشقان سلسل زنجیر نیست + آراسته دست مشاطه
گوناگون قدرت او + وگر دلکش ابروے مہ جبینان از بہر قتل دل
دادگان ہلالی شمشیر نیست ساختہ ید جدا او بوقلمون صنعت او + اگر
در حسینان حسن ہست + ذره ہست از آفتاب وحدت او + وگر در دل
عاشقان عشق ہست نقطہ است از دفتر جذبہ حکمت او + در حسن حسینان
آن نگار رنگ جلوه قدرت نمود حسن آفرین + کہ از دریافت ماہیتش عاجز
است عقل ملایک مقربین + حسن آفرین ہم حسن را مرغوب + وحسینان را
محبوب دارد بیت یوسف عطا کرد حسن صبیح +
باحمد عطا کرد حسن ملیح + المختصر حسن ختم شد بر ذات بابرکات
خاتم النبیین محبوب رب العالمین کہ خود حسن آفرین احسن الخالقین
عاشق و معشوقش رحمۃ للعالمین شمس العارفین است بیت
لمعہ نور نبی نور خدا است لمعۂ بر نور از وی کے جدا است

آغاز لغت

دریا دریا نعت و موج موج ثنا باسم انور جہان افروز بحضرت سید کائنات
صلوٰۃ الله علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین + کہ مطلع نور صبح ازل نور

این شکل بیوفائی معشوقان هویداست و در مد بسم الله صورت طول شب فراق عاشقان پیدا + کاغذ در صفا چون یوسفی حسن سراپا نور + مسلسل سطور سراسر همچو عنبرین طرهٔ حور + مطلع این حسن مطلع دیوان لطافت حسن سنیان + و مقطع این مقطع قصیدهٔ کیفیت عشق عاشقان + هر شعر در لطافت و عزت چون بیت المعمور + سپیدی فصل میان هر مصرعه بیت کشاده همچو درهای نور + قافیه رنگین از گل رخسار گلرخان شگفته تر + ردیف با قوافی بطرز عاشق و معشوق دوشن بدوش بیکدگر نوبها گلزار مضامین گویا گوشش فرحت تراوت بخشش و لها ارباب سخن زنگار رنگ گلدسته نبدش مضامین اشعار بوقلمونش معطر فرمای دماغ ماهران فن + بیاض بین السطور آئینه جلبی ست بدرجه مجلی که دران صورت معنی هر شعر بجای خود وصاف عیان + یا مرآتی چینی است بمرتبه مصفی که دران شکل داستان مثنوی ظاهر است نی بیان + یا در دل شب راه نور صبح است نمایان + یا بین تاریکی نهرے است روان از آب حیوان مداد از دود شعله چراغ آفتاب + صمغش از جبین سلیم دوش آب سیاهی روشنائی بخشش مردمک دیدهٔ دل عابدان روشن درون

آن محبوب خدا سید الانبیا + راحت العاشقین مراد المشتاقین
صاحب قاب قوسین جد الحسن و الحسین نثار باد + اما بعد
چون من خوش نواشیرین حور طلعت نکتہ داتی را جان باختہ کوہ کن
و زہرآلود خنجر غمزہ محبوب سحر بیانی را شہید گلگون کفن + شمع
شبستان انجمن فصحا را جان سوختہ پروانہ + گل چمنستان بلغا را بلبل
شیدا و دیوانہ بزم ناظمان و ناثران را پا انداز نشین بندہ محمد علی حیرے
کمترین چون سید انم کہ عندلیب خامہ ام در خور حوصلہ زمزمہ سیراے احمد ایزدی
و لایق نغمہ سراے نعت محمدی نیست + باین نظر بجاے سطرے چند
بحنابندی پنجہ عروس تقریظ این مثنوی تقریب می پردازم + این مثنوی
بے نظیر دلپذیر مقبول ہر برنا و پیر مسمی بہ نیرنگ تقدیر کہ ریختہ
خامہ فصاحت و بلاغت بار + و کلک جواہر نگار + مقدمۃ الجیش معرکہ
نازک خیالان + میر آہنگ قافلہ نغز مقالان + ناظم بلند خیال صاحب
افکار + ناثر بے مثال سحر نگار + اختر شناس فلک سخندانی + سراج
انجمن خوش بیانی + عالم زبان ہردی و دری و دھلوی جناب راجہ
پیارے لعل الفتی دھلوی است اگر غلط نکنم دریاے سبم اید

چه یارا که بمدح آن صایب افکار نازک خیال دم زند + و بوصف کلام آن خوش تلاش رنگین مقال حرفی نگارد نظم عمد جشن زبان قلم گشت کناد
دبیر فلک را بحیرت نشاند + کلامش بر آن در بیضا نثار + ازان شد بملک سخن تاجدار + الحاصل از توجه دلی و شغف قلبی بعل مد اب اختیان امارت و عالی نسبی گوهر نایاب عدن ریاست و والاحسبی + مطلع آفتاب حشمت وشوکت + موج زن قلزم سخاوت و دولت + زنگ زدای آئینه خلق و مروت جوهر شمشیر صولت و شجاعت + رئیس نامی + امیر گرامی + شانه کش عنبرین گیسوی شاهد سخندانی + غازه آرای رنگین رخسار ابکار معانی + بلند پرواز هما اوج فصاحت + خوش نوا بلبل شاخسار بلاغت + باده گسار میخانه خوش بیانی + صید افگن غزال صحرای نکته دانی + ناقوس زن صنم خانه نازک خیالی + قشقه کش جبهه جادو مقالی + ناظم رنگین خیال + ناثر شیرین مقال + نجم عالی خاندانی + و عم الأنجم الادو د مانی راشی بهادر جناب کنج سنگھ بهادر متخلص به حشمتی عظیم آبادی دامت دولته و اقباله + ارشد خلف افصح الفصحا + ابلغ البلغا + فلک علوم و فنون را مهر منیر جناب کنور هیرا لعل متخلص به ضمیر و نبیره مصنف مثنوی + که شیرینی شیرین نظمش

اب و تابش از آب و تاب سواد گیسوی حور شب قدر را فزون + جدول
سیاه چون نو دمیده خط سمن رنگ رخسارهٔ نوخطان جلوه‌گر + جدول
سرخ همچو خط شنجرف مفرق حور طلعت عروسان خون کن جگر + خط مستر
چون رگهای مجنون بر صفحهٔ اوراق هم صاحبان + رشتهٔ جان لیلی لسان تار
نگاه از نظر مردم دران پنهان + هر شعر چون [illegible] پری پیکران فزون تاب
شمشیر بیست در نظر ناظمان متین و خوش مقال + معنی باریک هر لفظش از موی
میان نازنینان باریک تر است + رگ نگاه ناظران باریک بین و نازک
خیال + هر لفظش صدفی ست پر از گوهر درخشان معنی بهر معنی فهمان + با
حقه ایست معمور از تابان جواهر بخندانی [illegible] + حسین حروف الفاظش
برنگ حسن رخ حسینان رنگین او ابهر دل [illegible] + دامن پاکیزه اش
چون دامن پاک پاکدامنان پاک از عیب + نظاره [illegible] لقا لفظش مردمک
دیده خال رخ حور طلعتان حیران + در خوبی آن [illegible]
ختن قربان + نوبهار گلزار [illegible]
ارباب سخن + زنگار رنگ گلدسته [illegible]
دماغ ماهران فن + قلم گند زبان [illegible] خوشه چین خرمن ارباب سخن

المختصر درین موسم بهار که گلزار خلیل ہر سو آشکار و نمودار است و بلبلان گلستان بر منابر شاخ بمضمون هست مرخدا بلحن داودی خطبه خوان حمد ایزدی + و گل بوستان بر تخت چمن بهزار زبان بمضمون شفیع الوری بهار نغمه سرائی قصیدهٔ نعت محمدی + و درین ایام فرحت خیز مسرت انگیز وقت دل آویز که از ہر طرف باد نوروزی عطر بیز است + و نسیم عنبر شمیم چون شکین طرهٔ آهو چشمان دماغ جهانیان را معطر فرما + و انواع انواع ابواب شادی و شادمانی بر روی دل زمانیان وا + چیچون دل ناظمان در نظم گوئی در جوش + و سیحون خاطر ناثران به نثر طرازی بخروش + و از هجرت نبوی صلواة الله علیه ۱۲۹۸ هجری است بمحله گهات خواجه کلان متحلات شهر پٹنه عظیم آباد بمطبع محمدی با صحت تمام و لطافت ما لا کلام به اهتمام سید اصغر علی و سید فضل کریم مهتمان و مالکان مطبع بحلیه طبع محلی گردید بدیع چشم از ماهران فن چنان دارم که اگر از من محمد علیخان حسینی عظیم آبادی که از کوچه بر خسم و پیچ سخن و سخندانی محض نابلد است سهو یا خطائی درین تقریظ رفته باشد + آهو گیری ابکار نبرند + بلکه شیر مردان دار بنجامه اصلاحش رونق دگر بخشند بیت غلام همت آن عارفان با کرم

ازدل ناطمان شیرین زبان لذت قند سمرقندی وذائقه نبات مصری
فراموش فرمود ✦ ونمکینی نمکین نثر ش چون شیرۀ لیمون دندان ناثران نمکین
بیان ترش نمود ✦ ازافراط گهرباری نیسان جود وسخاوتش کشتی مراد فقرا
درآب گوہر روان ✦ وو رشاہراه بذل ونوالش شب وروز وخانی تمنای شعرا
دوان ✦ گلہاے گلشن بخشش بکمال شگفتہ دلی زربکف ازبہر صاحب
کمال ✦ ودر زیر سایہ شجر عنایت عامش ہر ذی برگ وذی نوا باغ باغ
نہال ✦ آن شاعر صاحب افکار درین عصر شعروشاعری را بمشاعرۀ خود
چنان عروج بخشید ✦ کہ زمین شعر برتبۂ آسمان رسید ✦ وازافضال
ایزد ذوالجلال ازعرصۂ سیزده سال عدالت میونسپل کمشنری شہر پٹنہ
را ازاجلاس آن عادل رونق ہست تازه ✦ وازوقت جناب سی بی
مٹکاف صاحب بہادر دام اقبالہ کمشنر پٹنہ شہر عہده یاور مجسٹریٹی سکنڈ
کلاس کہ ازسرکار فیض آثار انگلشیہ حاصل فرموده زینتے است
بے اندازه ✦ وقت اجلاس بحکمۂ میونسپل کمشنری وفوجداری
دادخواہان رابخشش دادرسان ✦ چون عادل نوشیروان ✦
درآیین وقانون ثانی طاق ✦ درعدل وانصاف شہرۂ آفاق

شور انگیز + سوادش ویدهٔ دوربینان مرصد سخن را توتیائیست + و
بیاضش صبح دولت معنی را سپیدی + قلمش همصریر خامهٔ فردوسی و نظامی
رقمش همرنگ نگار فیضی و جامی + الفاظش در رشتهٔ معانیش چسپت + ذہن
رسائے باید تا بہ نیروی ناخن فکرت عقدہائے نکات باریکش وا نماید
و صاحبدلے زیبد تا بدستیاری صفای باطن از چهرهٔ رموز معنیهایش پرده
برکشاید + سوگند بر پیشه بندی سدره و طوبی که آرایندهٔ این روش که
خیابان چمن حسن لعبتان چین و فرخار ست گلبنی نه رویانیده + تا آب کوثر
معنی و شیرینی سلسبیل بلاغت طراوت نشو و نما بآن نرسانیده + و قسم
بافروزندهٔ مهر و ماه که جوهری این دکان که آبروی صد بحر و کان است نگینها چنیده
تابسنگ و زنگ عقیق یمن بیان و لعل بدخشان فصاحت جلای
نور و ضیا نه بخشیده + سبحان الله زہے ناظمے که دقیقه از مراعات
شاعری فرونگذاشته + ماشاء الله خہے شاعرے که نکته از محسنات
سخنوری برنداشته مثنوی طوطی قلمے جنان طبیعت + جادو
رقمی مسیح طینت + در فن ادب فرید دوران + چون صائب و
عنصری سخندان + گنجینهٔ فضل و مخزن علم + دریای کمال و معدن حلم

که یک ثواب چو بینند صد خطا بخشند

تقریظ ریختهٔ قلم اعجاز گار و خامهٔ سحر نگار کلیم زمان فردوسی دوران بدیع بیان شیرین زبان شمع طور سخنوری خلیل کعبهٔ فصاحت گستری عابد مقبول بارگاه رب مشرقین و مغربین جناب حکیم سید احمد حسین متخلص بصوفی دامت عنایتکم

بلند پرواز طایر فکرت بالغ نظران هوش نجبال رسای اوج کنه ذات جل و علی در آشیانهٔ ارادت بال همت نگشوده که شاهین تحیر از جا بنیش در ربوده + کلت العیون بانوار جلاله + و ارواح طیبه و نفوس قدسیه ملایک و مرسلان تا آنکه از خمیر مایهٔ نور ذات خاتم انبیا بخشش نه اند و خته به چهرهٔ وجود امکان نه افروخته صلواة الله علیه و آله + اما بعد خذف جبین مسلک نقادان گوهر سنج و زله ربای خوان قنادان شکر گنج نو نیاز دبستان روشن سوادی احمد حسین صوفی عظیم آبادی که از جادهٔ یاوه گوئی و هرزه درای بر کنار با و زبان راست گفتار و خامهٔ راستی رفتار بسگوید که مثنوی نیرنگ نقد بر چکیده کلک گوهر بار لآلی نثار سرآمد زباندانان جناب راجه پیارے لعل الفتی دهلوی که کا نیست جوهر خیز + و بهارستانیست

به آبادی ظهور سر بر آورده ؎

قطعات ریختهٔ خامه دربار کلک جواهر نگار صدر نشین بزم سخن وسخنوری محاوره دان فارسی و دری امیر بادهٔ قار رئیس نامدار جناب سید مرتضے استخلص به رشید

بسکه طبع نیرنگ نقد برو جستم
ز طبع گهر سنج سالش بہ ابجد
بگفتا بحذف مکرر بر آید
نہ دُرّ اغرّ ا کلام مجدّد
سنہ ۱۲۹۸ ہجری

ولہ

باده نوشان محبت تشنه اند
جرعه ساقی ز جام عشق خیز
قاصد از لیلائے نجد طبع شوخ
سید ہد اینک پیام عشق خیز
نغمه ساز بزم عشاق سخن
می سراید از مقام عشق خیز
و ز نئے کلک این صدا آید رشید
ای زہی طبع و کلام عشق خیز
سنہ ۱۲۹۸ ہجری

قطعه از افکار ناظم شیرین گفتار ناثر جادو نگار جناب اسمعیل خان صفا ملکنت شاگرد جناب منشی امداد حسین صفیر فرخ آبادی

چو شد این مثنوی مطبوع ملکنت
صدای از دل شگفته آمد

بگذاشت بدہر یادگارے | دُرہاے یتیم آبدارے
آورد برون ذخیرۂ او | یعنی کہ کنور نبیرۂ او
سکھراج بہادر سخنور | دانای رموز نکتہ پرور
فیاض و ہنر شناس ہر کس | ذی قدر و تونگر و سخن رس
برخواند برین آن فسانہ | رنگین نقشی طرب ترانہ

نازم بر منت نوازشش لب و زبان این مقام شناس کہ بنغمات دل آویزش سامع صوفی را پا طرب گردانید + و بنقوش اثر خیزش نفس مستمع را مضطرب + فرزند ارجمند نام آور خاندان فخرۂ دودمان ہماست کہ گذشتگان از طبع زادگان ایشان نتیجہ حیات جاوید بخشید + و در میان اقران و اماثل کالشمس بین النجوم درخشید + و از انکہ این دولت اختصاص عمرے در حجاب متواری بود + و از تہیاء اسباب عاری + و در حالت منتظرہ افتادہ + و چشم بسوے علت غائی نہادہ + بس حالا کہ سنہ ۱۲۹۸ یکہزار و دوصد و نود وہشت است دست ہمت جناب کنور صاحب زاد قدرہ و عیشہ آئینہ رگ ابر کرم گشودہ + و براے طبع مثنوی مسبوق الذکر حکم فرمود + زہے بخت آن دولت کہ بیاوری اینچنین بختیار کامگار از دیار

جناب سید امیر جان صاحب متخلص به فرقتی سرسرا سکار
جناب نواب سید لطف علیخان صاحب رئیس اعظم
عظیم آباد

به نقد جان بگیر این نسخهٔ دلکش بیانی را
که در نظم از جناب الفتی نکته بیان است این

ز رنگین معنی و نغز نگارینی چمن رشکی
یکی گلدستهٔ خورم بهار و دل‌نشین است این

ز ترتیب سلیس و بندش لفظ فصاحت را
نکو گنجینهٔ حسن عبارات متین است این

بیا منشی اگر رخسار خوبان در صفا گویم
سطور شعر را توان گفتن که زلف عنبرین است این

شکستم بهر سال طبع چون با خیال او نگه
چکید از خامه‌ام افسانهٔ سحر آفرین است این

سنه ۱۲۹۸ ہجری

قطعهٔ ارشحهٔ خامهٔ طوبی نژاد + سرمه‌کش دیدهٔ پرنازه سخنوری
غازه بند رنگین رخسار فصاحت گستری همای بلند پرواز اوج
نازک خیالی + خوش نوا عندلیب گلزار شیرین مقالی + ناظم
صائب افکار ناثر سحر نگار + عالی خاندان + والا دودمان
منتخب الزمن جناب سید حامد حسین متخلص به نکهت
عظیم آبادی

ثنا کردم بصد تقریر و تحریر	بسیم طبع این نیرنگ تقدیر

سنہ ۱۲۹۸ ہجری

قطعہ رشحہ خامہ منشی عطار درقسم طوبی قلم ہنگامہ آرای بزم اعجاز کلامی رشک دہ نظم و نثر جامی و نظامی جناب منشی انت رام متخلص بہ الفت شاگرد جناب منشی حشمت علی صاحب متخلص بہ حشمت

این مثنوی لطیف و بی مثل	مطبوع چو شد بلطف بیحد
از دل سن طبع آن بجستم	در صوری و معنوی بصد کد
سرور شد و بگفت الفت	در ہشت و نود ہزار و دو صد

سنہ ۱۲۹۸ ہجری

ولہ

قطعہ از بلند فکر شانہ عنبرین طرہ شاہدان نکتہ دانی غازہ بند رنگین رخسارہ پری رخان شیرین بیانی جناب سید علی سجاد متخلص بہ سجاد بن جناب سید جان صاحب عظیم آبادی سکنًا و دہلوی مولدًا و برادر زادہ صدر نشین انجمن سخن و سخنوری محاورہ دان فارسی دری

کنون طبع گردید نظمی متینی | پی شایقان سخن باد مژده
فصاحت بود مستعارش لعب عالم | به نظمی کسی این بلاغت ندیده
معانیش مرغوب طبع سخندان | مضامین آن جمله شسته برشته
بلیغی بود ناظم این لآلی | که در عهد خود بود فرد و یگانه
سر شاعران ابتیش تخلص | مهاراج عهد و رئیس زمانه
کنون رحمتی همه هوش و فرهنگ | که وی را بود یادگار و نبیره
به نکهت ز افراط لطف و نوازش | نموده پی سال طبعش اشاره
سروشی چه خوش مصرعی کرد القا | چه نیرنگ تقدیر مطبوع عمده

ولہ — سنه ۱۲۹۸ ہجری

چه خوش مثنوی است نیرنگ تقدیر | که هر حرف بر جای خود هست موضوع
کنون طبع گردید و تاریخ گفتم | که نیرنگ تقدیر مطبوع مطبوع